

## بررسی نظریه "خودگرایی اخلاقی" براساس معیار عقلانیت: بحثی در فلسفه آموزش و پرورش اخلاقی

دکتر مسعود صفایی مقدم\*

### چکیده

بررسی رابطه اخلاق با عقلانیت برای دست اندرکاران آموزش و پرورش و بخصوص آموزش و پرورش اخلاقی حائز اهمیت ویژه است. بر همین اساس لازم است نظریه‌های اخلاقی با رجوع به معیار عقلانیت مورد ارزیابی قرار گیرند، زیرا فقط آن دسته از نظریه‌های اخلاقی می‌توانند مبنایی برای آموزش و پرورش اخلاقی دانسته شوند که اخلاق را امری عقلانی دانسته و گزاره‌های اخلاقی را واجد بار شناختی بدانند. در این نوشتار نظریه خودگرایی اخلاقی براساس معیار عقلانیت بررسی شده و با توضیح و تبیین تردیدها و ایرادهایی که در مورد عقلانی دانستن نظریه‌های خودگرا مطرح هستند، با بیان توجیهاتی منطقی در خصوص دفاع از عقلانیت این نظریه پیشنهادهایی برای رفع مشکلات و تردیدهای مطرح شده ارائه می‌گردد و نهایتاً با طرح قرائتی از خودگرایی اخلاقی که نه در مقابل نوع‌گرایی بلکه مصداقی از آن است از عقلانیت نظریه خودگرایی اخلاقی حمایت می‌شود. براین اساس، این نظریه اخلاقی می‌تواند مبنایی برای ساخت نظریه‌ها در باب آموزش و پرورش اخلاقی به حساب آید.

کلید واژگان: فلسفه اخلاق - خودگرایی اخلاقی - عقلانیت - آموزش و پرورش اخلاقی

---

\*- عضو هیات علمی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز

## مقدمه:

نظریه‌هایی که به اخلاق و موضوعات مربوط به آن می‌پردازند عمدتاً به دو گروه تقسیم می‌شوند، برخی به محتوای اخلاق می‌پردازند و به نظریه‌های دستوری<sup>۱</sup> معروف‌اند و دسته دیگر به زبان، منطق و شیوه‌های استدلال و ملزومات آن می‌پردازند که به نظریه‌های فرا اخلاقی<sup>۲</sup> شهرت دارند. از جمله موضوعات مربوط به دسته اخیر از نظریه‌ها بررسی نسبت و رابطه اخلاق با عقل یا عقلانیت است. این بررسی از چند نظر واجد اهمیت است:

۱- عقلانی بودن، لاقلاً برای بسیاری از متفکرین در حیطه اخلاق، یکی از معیارهای سنجش نظریه‌های اخلاقی است. برخی اخلاق را محصول عقل دانسته و برخی دیگر اساساً نه تنها این معنا را قبول ندارند بلکه عقل را در حیطه اخلاق هیچ‌کاره می‌دانند. برای دسته اخیر تحقیق در مورد بررسی عقلانی بودن یک نظریه اخلاقی از جمله نظریه خودگرایی اخلاقی<sup>۳</sup> یک تلاش بیهوده است. در حالی

که برای گروه دیگر، چون اخلاق محصول منطقی عقل و عقلانیت است، لذا تلاش برای تعیین نسبت نظریه‌های اخلاقی با عقل و عقلانیت امری ضروری است. زیرا به این وسیله استحکام و قوت نظریه مورد مطالعه سنجیده می‌شود.

۲- تعیین رابطه نظریه‌های اخلاقی با عقلانیت، برای دست‌اندرکاران آموزش و پرورش حائز اهمیت ویژه است. زیرا جوهره اساسی آموزش و پرورش فهم و استدلال است. به این معنا که مفهوم "آموزش و پرورش" فقط در مورد موضوعاتی می‌تواند به درستی به کار گرفته شود که رابطه‌ای ضروری با فهم و اندیشه و استدلال داشته باشند. فرایند تصمیم‌گیری و اقدام به عمل تربیتی متضمن به کارگیری قوه فهم و عقلانیت است. به همین دلیل است که شرطی سازی عمل تربیتی به حساب نمی‌آید. حال چنانچه اموری ماهیتاً رابطه‌ای با عقلانیت و فهم و استدلال نداشته باشند، نمی‌توانند موضوعاتی برای تعلیم و تربیت محسوب شوند. به عنوان مثال، چنانچه "ذوق و سلیقه" را امری شخصی و خصوصی دانسته، به گونه‌ای که داشتن

1 - normative

2 - meta ethical theory

3 - ethical egoism

یک سلیقه خاص را مسبوق به دلائل و به کارگیری قوه عقلانیت ندانیم، در آن صورت استعمال مفهوم "آموزش و پرورش" در مورد این موضوع صحیح انگاشته نمی‌شود. به عبارت دیگر، به میزانی که برای "سلیقه‌ها" بارشناختی قائل هستیم، می‌توانیم آنها را موضوع تعلیم و تربیت دانسته و چنانچه آنها را از حیطة امور شناختی بیرون بدانیم، آنها را از حیطة تعلیم و تربیت نیز بیرون دانسته‌ایم. با این توضیح، برای دست اندرکاران آموزش و پرورش اخلاقی<sup>۱</sup> تعیین نسبت نظریه‌های اخلاقی با عقلانیت از اهمیت حیاتی برخوردار خواهد بود، زیرا دست‌اندرکاران آموزش و پرورش اخلاقی فقط از آن دسته از نظریه‌های اخلاقی می‌توانند بهره‌جویند که اخلاق را عقلانی دانسته و ورود در حیطة اخلاق را متضمن بهره‌جویی از عقل و استدلال بدانند.

### عقل‌گرایی در اخلاق

به منظور تأمین مقصود اصلی این نوشتار که بررسی نظریه "خودگرایی اخلاقی" بر حسب نسبت و رابطه آن با

عقل و عقلانیت است، لازم است به مفهوم کلی‌تر "عقل‌گرایی در اخلاق" نیز اشاره شود. خود مفهوم عقل‌گرایی دیدگاهی است که مدلل می‌دارد که عقل - در مقابل تجربه حسی، وحی الهی، یا اتکا به مرجعیت و اقتدار نهادهای مختلف - نقش برتری را در جریان کسب دانش ایفا می‌کند. به عبارت دیگر، دانشی که عقل در تحصیل آن بیشترین نقش را داشته باشد قابل اعتمادتر است. آن طور که بسیاری از نویسندگان از جمله پیتر مارکی (۱۹۹۸) - نشان داده‌اند، اشکال مختلف عقل‌گرایی مبتنی بر درکها و نظریه‌های متفاوت از عقل و احساس و عاطفه (به عنوان جانشینهایی که گاهی برای عقل در نظر گرفته می‌شود)، می‌باشد. این نظریه‌ها، علاوه بر مطالعه ماهیت دانش، نقش عقل به عنوان یکی از منابع دانش را مورد بررسی قرار می‌دهند.

اما در حالی که عقل نظری ناظر بر اعتقادات و باورها است، عقل عملی به عمل می‌پردازد. به عبارت دیگر، موضوع عقل عملی، یا هدایت عمل یا برانگیختن فرد به عمل، یا طراحی عمل، یا ارزیابی عمل، و یا پیش‌بینی عمل است. اما سئوالی که محور همه این موضوعات را تشکیل

<sup>۱</sup> - moral education

به نقش مسلط عقل در جریان تصمیم‌گیریهای اخلاقی قائل بود منتها به این صورت که برای او عقل تعیین کننده بهترین وسایل برای نیل به اهداف اخلاقی، مثل سعادت، محسوب می‌شد. فلاسفه قرون وسطی مثل آکویناس نیز نقش عقل را مورد تأکید قرار می‌دادند. برای آکویناس عقل در استخراج اصول ثانویه اخلاق از اصول اولیه اخلاق - که از نظر وی، قوه عقلانی فطری آدمی او را به آنها هدایت می‌کند - مهمترین نقش را ایفا می‌کند. مثلاً یکی از اصول اولیه که آدمی به طور فطری درستی آن را تأیید می‌کند این است: "باید به مردم نیکوکاری<sup>۱</sup> نمود." اصل ثانویه‌ای که می‌توان از این استخراج کرد این است: "باید مردمی را که از گرسنگی می‌میرند کمک نمود." چرا؟ چون کمک به مردم گرسنه و نیازمند به روشنی یک عمل نیک است. حال اگر مشاهده شد که شخصی محتاج آب و غذا است، می‌توانیم به طور عقلانی نتیجه بگیریم که وظیفه اخلاقی ما کمک به اوست.

می‌دهد عبارتست از تعیین میزان عقلانیت یک عمل. عقلانی بودن یک عمل به این معناست که آیا دلایل خوبی برای انجام آن عمل وجود دارد یا خیر؟ آیا فرد به روش درستی به این دلایل دست یافته است یا خیر؟ به عبارت دیگر، عقلانیت به طور کلی درصدد است تا روشن کند که مردم چگونه از مدارک و اسناد به تصمیم و عزم به انجام عمل می‌رسند، یا چگونه دلایل خود را با اعمالشان مرتبط می‌سازند. حال وقتی افعالی که فرد درصدد انجام آنهاست ماهیت اخلاقی داشته باشند، پرسشهای مذکور نیز سئوالات فلاسفه اخلاق خواهند بود و تلاش برای کشف پاسخهای آنها در واقع تلاش برای کشف عقلانیت اخلاق خواهد بود.

همان طور که در مورد مفهوم کلی عقل‌گرایی گفته شد، اصطلاح عقل‌گرایی اخلاقی ناظر به نظریه‌هایی است که تصمیم‌گیریهای اخلاقی را محصول استفاده از عقل یا روش عقلانی می‌دانند. افلاطون معتقد بود که تصمیم‌گیریهای اخلاقی متضمن شهودی عقلانی در مورد اصول اخلاق است، همان طور که حقایق اساسی ریاضی (مثل  $2+2=4$ ) را نیز به همین صورت ادراک می‌کنیم. ارسطو نیز

<sup>۱</sup> - benevolence

"عظمت بی‌متها" در تناسب است. سوم روابط اخلاقی جاودان، مثل برابری، آزادی، عدالت، راستگویی، خیر و رفاه عمومی، احترام نهادن به حقوق دیگران. چنانچه رفتار کسی در جهت ایجاد برابری و عدالت و یا آزادی باشد، رفتار او با ایده روابط ثابت اخلاقی هماهنگی داشته و لذا آن رفتار خوب دانسته می‌شود. اگر کسی دروغ بگوید یا دزدی بکند عمل او بد دانسته می‌شود. مهم این است که ما وضعیت اخلاقی خود را برحسب این روابط مورد قضاوت قرار می‌دهیم. کلارک معتقد است که همه مردم نسبت به این روابط ثابت دارای علم حضوری هستند، همان‌طور که نسبت به روابط ریاضی و مذهبی نیز از چنین ادراکی برخوردارند. همان‌گونه که ارزیابیهای ما از احکام ریاضی بر حسب روابط ثابت ریاضی امری است عقلانی ارزیابیهای اخلاقی نیز کاملاً عقلانی هستند.

## تردیدها در مقابل عقل‌گرایی در اخلاق

تلاشهای کسانی که به نحوی درصدد بودند فرایند تصمیم‌گیریهای اخلاقی را

برخی از فلاسفه قرن ۱۸، مثل ساموئل کلارک<sup>۱</sup>، برای تبیین استدلال اخلاقی از دیدگاه افلاطون تبعیت کرده و گفته‌اند اخلاق متضمن قضاوت عقلانی درباره حقایق اخلاقی است. به عنوان مثال، کلارک معتقد بود که سه دسته متفاوت از "روابط دائم و همیشگی"<sup>۲</sup> وجود دارد. اول، روابط ریاضی که متضمن به کارگیری مفاهیمی از قبیل "کمتر از"، "بیشتر از" و "مساوی" است. اگر گفته شود "بلندی گل شب‌بو کمتر از بلندی درخت چنار است"، این جمله با معنای واقعی "کمتر از" تناسب دارد. دوم، روابط مذهبی، مثل بزرگی و عظمت بی‌متها<sup>۳</sup> این عبارت که "خداوند می‌بایستی مورد پرستش قرار گیرد" با معنای حقیقی

<sup>۱</sup> - ساموئل کلارک (۱۶۷۵ - ۱۷۲۹) Samuel Clarke  
فیلسوف و متکلم انگلیسی و از هواداران ایده دین طبیعی، در سال ۱۷۰۵ در کتاب خود به نام "Discourses Concerning the Unchangeable obligations of Natural Religion and the Truth and Certainty of Christian Revelation"  
با استفاده از روش جان لاک به اثبات وجود خداوند پرداخت و پرستش خداوند را به عنوان تکلیف انسان مورد بحث قرار داده و به طرح قواعد اساسی اخلاق پرداخت. دیوید هیوم در حمله به ایده دین طبیعی، کلارک را مورد انتقاد شدید قرار داد.

<sup>۲</sup> - eternal relation

<sup>۳</sup> - infinite greatness

احساسات درونی ماست. وقتی که می‌گوییم: فلانی آدم خوبی است، منظور این است که "من او را تایید می‌کنم." این اظهار درست مثل این است که من برای آن فرد "هورا" بکشم. در مقابل احساس‌گرایان، فیلسوفان زیادی - با شیوه‌های متفاوت - دفاع از نقش عقل در فرایند تصمیم‌گیریهای اخلاقی را ادامه دادند. یکی از مهمترین این فیلسوفان بایر<sup>5</sup> بود که در کتاب معروف خود بنام *The Moral Point of view* (1958) به توضیح و دفاع از این نظریه پرداخت که تصمیم‌گیریهای اخلاقی متضمن جستجوی بهترین دلایل برای انجام یک عمل یا عدم انجام آن عمل است.

بنابراین احساس‌گرایان، با تعیین ماهیت احساسی و عاطفی برای اظهارات اخلاقی، اخلاق را امری شخصی و ذوقی تلقی کرده و در همین راستا نهایتاً زبان اخلاق زبان خصوصی دانسته شد. و این تلقی یکی از معانی نسبی‌گرایی<sup>6</sup> است. تیت<sup>7</sup> (۱۹۹۶)، در توضیح نسبی‌گرایی می‌گوید: نسبی‌گرایی به این معناست که اظهارات

محصول قضاوت‌های عقلانی نشان دهند توسط دیوید هیوم مورد سؤال جدی واقع شدند. هیوم در کتاب سوم "رساله‌ای در باب طبیعت آدمی" (۱۷۴۰)<sup>1</sup> و در نوشته دیگر خود، "تحقیقی پیرامون اصول اخلاق"<sup>2</sup> (۱۷۵۱)، ایرادات خود را در مورد اینکه "اظهارات اخلاقی" احکامی هستند که از عقل صادر شده‌اند، مطرح کرد. هیوم معتقد بود که با تعمق در احکام اخلاقی که صادر می‌کنیم چیزی جز احساسات شخصی خود را نمی‌یابیم. احکام اخلاقی بیش از آنکه به استدلال منطقی و ریاضی شبیه باشند به گفته‌هایی که در مورد "زیباییها" داریم شبیه هستند که آشکارا در حیطه احساسات قرار می‌گیرند.

در اوایل قرن بیستم، فلاسفه تحلیلی، متأثر از هیوم، نظریه‌ای را در باب اخلاق مطرح کردند که احساس‌گرایی یا عاطفه‌گرایی<sup>3</sup> (نامیده شد. بنا به اعتقاد احساس‌گرایان، مثل استیونسون<sup>4</sup> در واقع کارکرد اصلی بیانات اخلاقی اظهار

<sup>1</sup> - Treatise of Human Nature

<sup>2</sup> - An Enquiry Concerning the Principles of Morals

<sup>3</sup> - emotivism

<sup>4</sup> - C.L. Stevenson

<sup>5</sup> - Kurt Baier

<sup>6</sup> - relativism

<sup>7</sup> - Tate, N

آموزه‌های هیوم و احساس‌گرایان است. ولیکن گروهی از معتقدین به خودگرایی در حیطه اخلاق به دفاع از نقش عقل در حیطه اخلاق پرداختند و این آموزه مهم هیوم که، در حیطه اخلاق عقل نقشی ندارد، بلکه برده عواطف است، در میان اینان که خود فرزندان معنوی هیوم به حساب می‌آمدند - به چالش خوانده شد. در چنین فضایی است که بحث سازگاری "نظام اخلاقی خودگرا" با "عقل‌گرایی" مطرح می‌شود. و این است مقصود اصلی این نوشتار، یعنی بررسی نظریه اخلاقی خودگرایی برحسب نسبتی که با عقلانیت دارد.

### خودگرایی اخلاقی

مقدمتاً بایستی اشاره شود که خودگرایی اخلاقی<sup>۴</sup> را باید از خودگرایی روانشناختی<sup>۵</sup> متفاوت دانست. در حالی که که خودگرایی اخلاقی معتقد است که هر کس بایستی فقط به فکر سعادت و خیر و نفع خودش باشد، خودگرایی روانشناختی بر این باور است که انسانها عملاً فقط درصدد افزایش نفع و خیر خودشان

اخلاقی از جنس اظهاراتی است که در مورد ذوق، مزه‌ها<sup>۱</sup> و یا دیدگاههای شخصی<sup>۲</sup> بیان می‌شوند، و همین طور نسبی‌گرایی در اخلاق به این معناست که اشتباه اخلاقی وجود ندارد، و تلاش برای کشف حقایق اخلاقی محلی از اعراب ندارد، و بحث و استدلال در حیطه اخلاق معنا ندارد، و اینکه مفاهیم اخلاقی بار شناختی ندارند<sup>۳</sup>. پس آنچه در اظهارات اخلاقی فرد نقش محوریت دارد خود فرد و تمایلات و سلیقه‌های اوست، سلیقه یا سلیقه‌هایی که فرد در اظهارات اخلاقی خود درصدد بیان آنهاست. اعتقاد به محوریت "خود" در جریان ساخت احکام اخلاقی منجر به اعتقاد به خودگرایی در حیطه اخلاق می‌شود. بدین صورت خودگرایی اخلاقی محصول منطقی

<sup>1</sup> - Taste

<sup>2</sup> - Opinion

<sup>۳</sup> - و همین معنا از نسبی‌گرایی است که توسط فیلیپس فیلیپس (۲۰۰۰) Glynn.Phillips مورد بحث قرار گرفته و با طرح قرائتهای دیگری برای نسبی‌گرایی اخلاقی، برگرفته از نظریه برنارد ویلیامز (۱۹۸۱) Williams,B راه را برای داشتن قرائت ویژه‌ای از نسبی‌گرایی(فیلیپس این قرائت ویژه را "ذهن‌گرایی پیچیده" نام می‌نهد) که می‌تواند برای اخلاق و اظهارات اخلاقی بار شناختی قائل باشد و لذا مبنایی برای آموزش اخلاق در مدارس گردد، باز می‌کند.

<sup>4</sup> - ethical egoism

<sup>5</sup> - psychological egoism

که بر آن عمل مترتب است، یا دفع ضرر و زبانی که از انجام آن عمل حاصل می‌آید. به عبارت دیگر، مقوم صحت یا عدم صحت اخلاقی اعمال، نتایجی است که بیار می‌آورند.

اما سؤالی که مطرح است و بخشی از تلاش غایت‌گرایان صرف پرداختن به آن می‌شود این است که نتایج عمل مورد نظر معطوف به چه شخصی یا اشخاصی می‌شود. به عبارت دیگر، آیا یک غایت‌گرا می‌گوید: "یک عمل زمانی برای همگان اخلاقاً درست است که خیر و سعادت مرا تأمین نماید؟" یا می‌گوید: "یک عمل زمانی برای فرد عامل اخلاقاً درست است که خیر و سعادت همان فرد را تأمین نماید؟" یا اینکه می‌گوید: "یک عمل زمانی اخلاقاً درست است که سعادت و رفاه همگان را باعث شود یا افزایش دهد؟ البته در کنار این مسئله، بحث از ماهیت خوبی اخلاقی، یا خیر و سعادت که به آن اشاره شد، نیز بخش مهمی از تلاش غایت‌گرایان را به خود اختصاص داده است. برای برخی از اخلاقیون خوبی اخلاقی با رجوع به احساس لذت تعیین می‌شود، یعنی میزان لذتی که یک عمل ایجاد می‌کند. در حالی که برخی دیگر

هستند. در اولی زبان زبان تجویز و توصیه است در حالی که در دومی زبان زبان توصیف است. ارتباط بین این دو از امور مجادله‌آمیز است. در حالی که برای برخی شکاف منطقی عمیقی بین این دو و احکام مرتبط با آنها وجود دارد برای برخی دیگر دومی مبنای اولی است به شکلی که توصیه‌ها و تجویزهای اخلاقی را فقط در صورتی معقول می‌دانند که ریشه در تواناییهای واقعی افراد داشته باشند. به عبارت دیگر انتظارات اخلاقی ما از دیگران به شرطی معقول و قابل دفاع هستند که متناسب با سطح تواناییهای افراد باشند. بنابراین یکی از راههای توجیه خودگرایی اخلاقی تأیید خودگرایی روانشناختی دانسته شده است.

نکته دیگری که در توضیح نظریه خودگرایی اخلاقی ضروری است، این است که این نظریه در زمره نظریه‌های غایت‌گرایانه لا به حساب می‌آید. البته نظریه‌های غایت‌گرا<sup>1</sup> شامل نظریه‌های متفاوتی می‌شوند که در یک چیز با هم مشترکند و آن این است که برای همه آنها ملاک صحت اخلاقی یک عمل، فایده‌ای است

<sup>1</sup> - teleological



پیروزی یا شکست، فضائل اخلاقی، روابط انسانی معین، تجربیات زیبایی شناختی و تجربیات صوفیانه و ایمانی را شاخص خوبی اخلاقی به حساب می‌آورند. حال با این توضیحات، رابطه بین خودگرایی اخلاقی با عقلانیت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

ایراد اساسی که این افراد به خودگرایی اخلاقی می‌گیرند برآمده از یکی از ویژگیهای اساسی است که برای عقلانیت در نظر گرفته شده است. و آن این است که: عقلانیت یا عقلانی بودن مستلزم کلی بودن یا همگانی بودن<sup>۸</sup> است.

کانت در نوشته‌های خود از جمله نوشته‌هایی که در فلسفه اخلاق دارد، مانند *Groundwork of the Metaphysics of Morals* (۱۷۸۵)، نشان می‌دهد که عقل

ناب عملی<sup>۹</sup> درگیر تعیین زمینه‌های پیشینی<sup>۱۰</sup> عمل و بخصوص عمل اخلاقی است. و این خود مستلزم آگاهی از قانون اخلاقی است که مهم‌ترین نمونه آن این است که: "فقط براساس قاعده‌ای عمل کن که در همان حال دوست داری یک قانون همگانی شود." از نظر کانت این یک شرط ضروری برای عمل اخلاقی است. یعنی فرد باید فقط براساس اصولی عملی کند که همگان بتوانند آنها را اختیار کنند. فلاسفه پیرو کانت مثل پیترز معتقدند همگانی بودن یا کلی بودن ضروری یک نظریه اخلاقی است برای اینکه مستحکم

## رابطه بین خودگرایی اخلاقی با عقلانیت

همان طور که اشاره شد برخی از فلاسفه - حتی گاهی به شیوه‌های مختلف - استدلال می‌کنند که نظریه اخلاقی خودگرایی، عقلانی نمی‌باشد. به عبارت دیگر، مبنای درستی برای عمل عقلانی به دست نمی‌دهد. از میان این فلاسفه می‌توان افراد زیر را نام برد:

جی ای مور<sup>۱</sup> (۱۹۷۰)، ک. بایری<sup>۲</sup> (۱۹۵۸)، دابلیو- فرانکنا<sup>۳</sup> (۱۹۶۳)، آر. بی. برانت<sup>۴</sup> (۱۹۵۸)، بی. مدلین<sup>۵</sup> (۱۹۷۰)، هانافورد<sup>۶</sup> (۱۹۸۸) و پالمر<sup>۷</sup> (۱۹۸۸).

<sup>1</sup> - G.E.Moore

<sup>2</sup> - K.Baier

<sup>3</sup> - W.Frankena

<sup>4</sup> - R.B. Brandt

<sup>5</sup> - B.Medlin

<sup>6</sup> - Hannaford

<sup>7</sup> - Palmer

<sup>8</sup> - universality

<sup>9</sup> - pure practical reason

<sup>10</sup> - a priori grounds for action

شخص A انجام عمل B در شرایط C معقول است برای هر شخص مشابه‌ای نیز چنین خواهد بود.

پس همان طور که گفته شد اگر دیدگاه خودگرایانه می‌خواهد به عنوان یک دکتربین اخلاقی بحساب آید و نه صرفاً یک نگرش فردی، بایستی عمومی یا همگانی باشد، یعنی بایستی از یک زبان همگانی یا عمومی استفاده کند مثل این بیان که "هرکسی بایستی دنبال منافع خودش باشد صرف نظر از منافع دیگران" و همین جاست که مشکل اصلی آشکار می‌شود. در واقع مشکل اصلی زمانی آشکار می‌شود که کسی که معتقد به نظریه اخلاقی خودگرایی است شروع به تبلیغ نظریه مورد قبول خود می‌کند. مشکل این است که وقتی که فرد به مخاطبین خود می‌گوید که آنها بایستی هر کدام فقط منافع خود را در نظر بگیرند فرد عملاً کاری را انجام می‌دهد که با اصل خودگرایی در تعارض است. لذا خودگرایی را نظریه نامنسجم و متعارض می‌داند، نظریه‌ای که از تعارض درونی رنج می‌برد. در مقابل فلاسفه‌ای مثل

و قابل دفاع باشد. بیشتر فلاسفه‌ای که در مقابل نظریه خودگرایی هستند معتقدند حتی برای اینکه خودگرایی اساساً اخلاقی دانسته شود، و برای برخی دیگر حتی برای اینکه یک "نظریه" یا "دکترین" به حساب آید باید همگانی یا کلی<sup>۱</sup> باشد، و همین که این نظریه بخواهد همگانی شود یا universalized شود انسجام درونی آن بهم می‌خورد و به تعارض درونی گرفتار می‌شود.<sup>۲</sup>

فرانکنا و مدلین چنین استدلالی را ارائه می‌دهند. براساس نظریه مدلین (۱۹۷۰)، اگر یک خودگرای اخلاقی بخواهد این ملاک عقلانیت یعنی همگانی بودن یا کلیت را رعایت نماید بایستی چنین بگوید:

«هر کسی "از جمله خود گوینده، باید دنبال منافع خودش باشد و منافع دیگران را در نظر نگیرد مگر در آن حد که در رساندن فرد به منافع خود سهمی خواهد داشت" این بدین خاطر است که اگر برای

<sup>۱</sup> - universal

<sup>۲</sup> - خوب است توجه داشته باشیم که برای برخی از شناخت شناسان و فلاسفه علم بخصوص ایده‌آلیستها انسجام ملاک صحت و درستی نظریه‌ها به طور کلی، دانسته می‌شود.

هنری سیدویک<sup>۱</sup> (۱۸۹۳)، برونتون<sup>۲</sup> (۱۹۵۶)، آ. رند<sup>۳</sup> (۱۹۶۴)، ج. کلین<sup>۴</sup> (۱۹۷۰)، بی. گرت<sup>۵</sup> (۱۹۷۳)، و گاتیه<sup>۶</sup> ۱۹۸۶، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ از عقلانی بودن خودگرایی اخلاقی دفاع می‌کنند. به عنوان مثال کلین، (۱۹۷۰)، از عمومی یا همگانی بودن خودگرایی اخلاقی به عنوان یکی از ملزومات عقلانی بودن دفاع می‌کند. کلین، برخلاف مدلین، مابین اعتقاد<sup>۷</sup> و خواست<sup>۸</sup> تفاوت قائل می‌شود. کلین می‌گوید اینکه فردی معتقد باشد که شخص A می‌بایستی کار B را انجام دهد، فرد را متعهد نمی‌کند که واقعاً چنین خواستی را نیز داشته باشد یعنی بخواهد که شخص A عمل B را انجام دهد. مثلاً یک مسابقه فوتبال را در نظر بگیرید. مربی تیم A می‌تواند معتقد باشد که تیم رقیب برای اینکه موفق شود بایستی دو بازیکن اصلی تیم A را با یارگیری فشرده از کار

بیاندازد ولی روشن است که این اعتقاد متضمن خواست نیست. این مربی واقعاً نمی‌خواهد چنین امری رخ دهد. دفاع دیگری که از عقلانی بودن خودگرایی اخلاقی شده است توسط افرادی مثل کورت بایر و آین رند ارائه شده است. براساس این دیدگاه تنها دلیل معقول برای عمل این است که این عمل چه منفعتی برای عامل در پی خواهد داشت. اما تشخیص این که چه چیزی واقعاً منفعت است امری است که در گرو بکارگیری بی‌طرفانه عقل است. آین رند این خودگرایی عقلانی را اخلاق عینی‌گرا<sup>۹</sup> نام می‌نهد. عقل تمام ملاحظات عقلانی و منطقی را در جریان این تحقیق مراعات می‌کند. به طور خلاصه برای رند منافع فردی عقلانی آنهایی هستند که توسط عقل تعیین می‌شوند و وقتی عقل فرد در تعیین منافع فردی او نقش اصلی را ایفا می‌کند فرد یک خودگرای عقلانی<sup>۱۰</sup> است و نظریه خودگرایی اخلاقی وی هم عقلانی خواهد بود. به همین صورت برای گرت (۱۹۷۳) یک رابطه عمیق بین عقل و اخلاق وجود

1 - Sidgwick, H.

2 - Brunton

3 - A. Rand

4 - Kalin, J

5 - Gert, B.

6 - Gauthier

7 - Belief

8 - want

9 - objectivist ethics

10 - rational egoist

اخلاقی را نیز عقلانی دانست. چرا؟ چون در آن صورت حتی برحسب تئوری اخلاقی خودگرا فرد مجاز خواهد بود که منافع دیگران را دلیلی برای عمل خود قرار دهد. به همین علت فلاسفه سعی کرده‌اند که پلی بین این دو اصل برقرار کنند. مثلاً هابز<sup>۳</sup> معتقد است که شکاف بین این دو اصل را با استفاده از مقررات اجتماعی می‌توان پر کرد.

خودگرایی اخلاقی هابز مبتنی بر خودگرایی روانشناختی اوست. وی معتقد است که نفع شخصی و دنبال کردن منافع فردی امری است طبیعی و سرشتی برای نوع آدمی. به عبارتی آدمی نمی‌تواند جز منافع فردی خود را دنبال نماید. سود فردی برحسب طبیعت و سرشت معیار صحت و درستی است. اما وی معتقد است که آدمی به تدریج در می‌یابد که اگر هر کسی بخواهد دنبال منافع خود باشد بزودی همه مردم علیه هم وارد نزاع و درگیری می‌شوند و خسارت عظیمی حاصل می‌شود لذا مردم تن به وضع قوانین اجتماعی می‌دهند. با این توضیح دیده می‌شود که نفع فردی مردم می‌تواند

دارد. بایستی اخلاق توسط عقل تبیین و توجیه شود. اما به عقیده او عقل اساساً یک جوهر خودگرا دارد و عقل است که فرد را به خود نگهداری از زیان و ضرر وامیدارد. بنابراین تئوری ویژه وی از عقل مسئول عقلانی دانستن تئوری اخلاقی ویژه او است. گاتیه (۱۹۸۶) نیز در نظریه

خود بنام **Morals by agreement** معتقد است با استدلال معطوف به منافع فردی<sup>۱</sup> می‌توان باب مراوده را با همگان باز کرد و به این نتیجه رسید که احترام به حقوق دیگران یک شرط ضروری است برای رسیدن به منافع فردی در حالی که برای افرادی مثل کانت و پوپر این اصل پیش نیاز هر استدلالی است به طور کلی.

عقلانی بودن خودگرایی اخلاقی به گونه دیگری نیز مورد بحث قرار گرفته است. که البته شکل دیگری از آزمون این نظریه اخلاقی با معیار همگانی بودن یا کلیت است و آن تعیین نسبت بین اصل خودگرایانه منفعت شخصی و اصل نوع گرایانه<sup>۲</sup> منفعت دیگران است. برخی بر این باورند که چنانچه بتوان بین این دو اصل آشتی برقرار کرد می‌توان خودگرایی

<sup>۱</sup> - Self-interested reasoning

<sup>۲</sup> - Altruistic

<sup>۳</sup> - Hobbes

قابل توصیه و خوب، اما نه با لذات بلکه بالعرض. این بیان شبیه است به نظریه سیدویک در کتاب خود بنام *The Methods of Ethics* که در آن این قرائت از خودگرایی را عقلانی می‌داند.

باید در همین جا اشاره کرد که مرحوم مطهری این نظریه را مورد انتقاد قرار می‌دهد. مطهری (۱۳۶۲) با اختیار کردن نظریه متفاوتی در باب انسان‌شناسی و معرفه‌الذات دو "خود" را برای انسان در نظر می‌گیرد که البته یکی حقیقی و دیگری پنداری است، مبارزه با نفس یعنی مبارزه با آن خودپنداری و غیراصیل. اما از طرف دیگر انسان واجد یک خود حقیقی است. این خود حقیقی و اصیل همان خود ملکوتی یا نفخه الهی است که در او دمیده شده و همین نقطه مشترک بین نوع آدمی است و همین است رمز مسئول بودن همه آدمیان و پاسخگو بودن آنان. مفاهیمی که تحت عنوان "از خود بیگانگی"، "خودباختگی" "خودفراموشی" و... داریم همه ناظر به این خود حقیقی هستند قرآن کریم می‌فرماید:

"... قل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم و اهليهم يوم القيامة" زمر ۱۵.

کاملاً هماهنگ باشد با تبعیت از اصول همگانی و عمومی. هرچند این طرح خودگرایی را با همگانی بودن یا عمومیت پیوند می‌دهد ولی هزینه پذیرش این طرح مشروط بودن اخلاق و اصول اساسی آن مثل احترام نهادن به حقوق دیگران خواهد بود.

راه دیگری که برای حل مسئله وجود دارد شیوه‌ای است که از نحوه نگرش مرحوم علامه طباطبایی به اخلاق بدست می‌آید. دیدگاه علامه اساساً مشابه دیدگاه هابز است به گونه‌ای که می‌توان وی را معتقد به خودگرایی روانشناختی دانست.<sup>۱</sup> به این معنا که فرد برحسب طبیعت خود صرفاً دنبال منافع خود است و چنانچه منافع دیگران را هم در نظر دارد به تبع بهره‌ای است که در تأمین منافع فردی دارد. اما نکته‌ای که در اینجا هست این است که نوع‌گرایی و نفع دیگران را دنبال کردن همواره در جهت تأمین منافع فردی است لذا نوع دوستی و خدمت به دیگران همیشه به نفع فرد است و بنابراین همیشه

<sup>۱</sup> - به عنوان نمونه، اعتبار استخدام را در رساله اعتباریات ایشان و کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مورد توجه قرار دهید.

قرآن کریم در اینجا اشاره دارد به اینکه خسارت دیدگان واقعی کسانی هستند که "خود حقیقی" شان را باختند و "خودپنداری و غیراصیل" آنان بر همه وجودشان تسلط یافته است. و نیز می‌فرماید:

«ولا تکنو کالذین نسوا... فانسیهم انفسهم»

سوره حشر آیه ۱۹

مانند کسانی نباشید که از خداوند غافل شدند و همین باعث شد تا از "خود حقیقی" شان نیز غفلت بورزند.

طرح دیگری که برای پیوند بین خودگرایی و همگانی بودن یا عمومیت قابل ارائه است مبتنی است بر نظریه انسان‌شناختی دیگری متفاوت از آنچه که زیر عنوان خودگرایی روانشناختی بیان شد. این طرح با تمسک به وجود خداوند و آفرینش ویژه انسان، بر این اعتقاد است که خداوند دو میل طبیعی در انسان به ودیعه نهاده است، یکی میل به کسب سود شخصی و دیگری میل به خدمت به دیگران. به عبارت دیگر، خداوند ما را برای جامعه آفریده است همان طور که برای خودمان. چنانچه این دو میل یا این

دو جزء طبیعت آدمی خوب و صحیح کار کنند هر دو جهت مشابهی را خواهند رفت و هرگز تعارض بین آن دو پیش نخواهد آمد. براساس این طرح، اصولاً بین خودگرایی و نوع‌گرایی، یا خود دوستی و دیگر دوستی هیچ تعارضی وجود ندارد.

### نتیجه‌گیری

براساس آنچه تاکنون بیان شد، و علیرغم تردیدها و ایرادهایی که در مورد عقلانی دانستن نظریه «خودگرایی اخلاقی» مورد بحث واقع شدند، با ارائه قرائتهای دیگری از عقلانیت و نیز بکارگیری روشهای منطقی به منظور رفع مشکلاتی که فرازوی دفاع از این نظریه قرار دارد، می‌توان از عقلانیت نظریه «خودگرایی در اخلاق» دفاع کرد. به عنوان نمونه، یکی از این مشکلات شکاف موجود بین «اصل خودگرایانه منفعت شخصی» و «اصل نوع‌گرایانه منفعت دیگران» دانسته شد. در این رابطه توضیح داده شد که چنانچه بتوان شکاف موجود را به طریقی منطقی پر کرد امکان لحاظ کردن معیار کلیت یا همگانی بودن، و به تبع آن عقلانیت نظریه خودگرایی اخلاقی فراهم شده است، زیرا که در این صورت منافع دیگران می‌تواند

دلیلی برای عمل فردی دانسته شود. همان طور که توضیح داده شد، هابز این شکاف را با تمسک به وضع قوانین عمومی پر می‌کند و از این طریق خودگرایی را با همگانی بودن یا کلیت پیوند داده و لذا عقلانیت خودگرایی اخلاقی را تضمین می‌کند. علامه طباطبایی نیز همین مسیر را طی می‌کند و تجميع منفعت فردی و نوع دوستی را هر چند بالعرض درست و صحیح می‌داند. مطهری نیز با قائل شدن به دو خود حقیقی و غیرحقیقی، و اشتراک همه انسانها در داشتن خود حقیقی منفعت

فردی را با منفعت عمومی پیوند می‌زند. در همین حال نظریه انسان شناختی که ناظر بر وجود میل حقیقی انسان به کسب سود شخصی و همزمان میل حقیقی او به خدمت به دیگران است، با قائل شدن به هماهنگی و عدم تعارض بین آن دو، سعی در رفع مشکل دارد. بنابراین و براساس مطالب گفته شده، نظریه خودگرایی اخلاقی می‌تواند مبنایی منطقی برای طراحی و ساخت نظریه‌های آموزش و پرورش اخلاقی به حساب آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
منابع

## فارسی

- قرآن کریم. طباطبایی، محمدحسین (علامه) (۱۳۶۱). رساله اعتباریات، در رسائل سبعة. بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، قم، ایران.
- طباطبایی، محمدحسین (علامه) (۷۱-۱۳۷۰). المیزان فی تفسیر القرآن. انتشارات اسماعیلیان، قم، ایران.
- طباطبایی، محمدحسین (علامه) (۱۳۶۷). اصول فلسفه و روش رئالیسم. انتشارات صدرا، تهران، ایران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). نقدی بر مارکسیسم. انتشارات صدرا، تهران، ایران.

